



کتابخانه
پایه کتب و صورت مجلس

نام کتاب	جلد	تاریخ	کلاس پرونده
		۳۶ / /	

اعترافات تکان دهنده

سیازمان دم از آزادی عقیده می زد

اشاره:

یکی از اعضای سازمان منافقین - که عکس و مشخصات وی در کتاب «اعترافات» جلد ۴، صفحه ۲۱ آمده است - پرده از ماهیت سازمان منافقین و نوع نگاه این سازمان مخوف تروریستی به نیروهای مؤمن و وفادار به اسلام و امام برمی‌دارد و نشان می‌دهد که وظیفه آنان ترور شخصیتی و فیزیکی آنان بوده است. وی در این اعترافات، نگاه سازمان را به فرد حزب‌اللهی درست با عینکی می‌بیند که افراطیون دوم خرداد که مورد حمایت برخی از دولتمردان دولت سابق بودند می‌نگریستند و به راستی چه رابطه‌ای بین تفکر سازمان و تفکر افراطیون دوم خرداد - وجود داشته و دارد؟! در خصوص مشخصات این فرد آمده است: نامبرده در اردیبهشت

۱۳۵۹ وارد تشکیلات ضد انقلابی منافقین می‌شود و تا قبل از ۳۰ خرداد، عضو تیم‌های تبلیغاتی و مسئول خدمات در شور مدرسه بوده است. وی در بلوای ۳۰ خرداد سر تیم یکی از واحدهای تخریبی منافقین بوده و سپس به عضویت تیم‌های شناسایی و نظامی منافقین درمی‌آید اودر مرداد ۱۳۶۱ وارد واحدهای ویژه نظامی منافقین می‌شود و آخرین رده‌اش در این رابطه فرمانده تیم‌های تروریستی منافقین بوده است نامبرده تا قبل از دستگیری در دی‌ماه ۱۳۶۲، مجموعاً به بیش از ۴۵ عملیات جنایتکارانه دست زده است که شامل موارد زیر می‌باشد:

۱۵ مورد سرقت مسلحانه موتور (منجر به شهادت یک نفر)، ۵ مورد پرتاب سه راهی و کوکتل مولوتف به منازل مردم (منجر به خسارات مالی فراوان)، ۳ مورد پرتاب بمب به مراکز مردمی، ۸ مورد عملیات انفجار در مراکز عمومی از قبیل مساجد، خانه‌ها و پل راه آهن و خیابان‌ها (منجر به ایجاد خسارت و زخمی شدن سه نفر)، ۸ عملیات تروریستی (منجر به شهادت ۸ نفر) و ۳ مورد درگیری مسلحانه (منجر به شهادت یک نفر). با هم پای اعترافات این فرد می‌نشینیم.

«... خط، ایجاد رعب و وحشت بود. در این مورد خاص به ما گفته بودند که می‌روید و عملیات را انجام می‌دهید تا این که در محل دیگر کسی جرأت نکند که از حکومت طرفداری کند، یعنی همان خط ایجاد جو رعب و وحشت بود و هدف، گرفتن انتقام از مردم عادی و امت حزب الله، که چرا به سمت سازمان نیامده‌اند. سازمانی‌ها فرد مورد نظر را کسی می‌دانستند، که مخالف عقاید سازمان است، در حالی که سازمان دم از آزادی عقیده می‌زد. کسی که فقط مخالف عقیده اوست و عکس امام را پشت شیشه مغازه‌اش زده است را ترور می‌کنند. در کل هدف سازمان انتقام‌جویی و ایجاد رعب و وحشت بوده است و تنها مسأله‌ای که برای ما ذکر کرده بودند، این بود که وی بچه‌ها را لو داده و باعث کشته شدن عده‌ای گشته و حزب الهی است و با رژیم همکاری می‌کند. یعنی آمدند و از همان راه تحریک احساسات که به او باعث کشته شدن دوستان تو شده است وارد شده و مشروعیت به این عمل دادند و حزب الهی بودن وی را ملاک قرار داده بودند. در این مورد بگویم که از نظر سازمان حزب الهی کیست و یک فرد حزب الهی را چگونه در نظرمان جنوه‌گر کرده بودند. حزب الهی از نظر منافقین چه کسی است؟ یکی از آن مشخصات فرد حزب الهی این بود که می‌گفتند آنها قشری هستند و سستی و اما منظورشان از قشری بودن چه چیزی بوده است؟ فرد حزب الهی کسی بوده که اولاً به مسجد می‌رود و نماز می‌خواند و آن هم پشت امام جماعت که روحانی است. فرد حزب الهی کسی بوده که در مقابل اینکه یک دختر بیاید و در وسط خیابان داد بزند

و نشریه بفروشد، ایستادگی می‌کرده است. فرد حزب الهی کسی بوده که هوای نفس را از خود دور کرده بود و کاری جز عبادت و دستورات خدا انجام نمی‌داده است، برای همین مارک متعصب و قشری خورده بود. فرد حزب الهی کسی بود که فقط دم از خدا می‌زده و کاری به خلق و امپریالیست

ما را از نفاق درونی و بیرونی آگاه می‌ساخته‌است. فرد حزب الهی کسی بود که به ما فروغ دینمان را و نماز خواندنمان را می‌آموخت. فرد حزب الهی کسی بود که خود را کوچک می‌شمرد. فرد حزب الهی کسی بود که توکل به خدا داشت و فرد حزب الهی کسی بود که به خدا نزدیک شده بود و پاک

◎ از نظر سازمان کسی که بیاید از کلمات ساده و اسلامی پیروی کند و از مردم و فطرت واقعی آنها حرف بزند و نگوید که امپریالیسم و خرده بورژوازی، لیبرالیسم - دمکراسی - دمکراتیک و... یعنی از این واژه‌ها استفاده نکند و به جای آن از کلام خدا بگوید و برای او کار انجام دهد نه برای خلق، مطرود است.

و اینگونه واژه‌ها نداشته است. فرد حزب الهی کسی بود که امر به معروف و نهی از منکر کرده و ما را به خواندن نماز و به خدا نزدیک شدن تشویق می‌کرده است. فرد حزب الهی کسی بود که می‌خواست ما را از آن فرهنگ اصیل اسلامی مطلع کند و به ما می‌گفته که

و معصوم بود. بلکه فرد حزب الهی نمایانگر انسان موحد و مسلمان بود و این چیزها از دیدگاه سازمان محکوم بود. از دید سازمان دختر باید با پسر مساوی باشد در همه زمینها!! بالینکه در قرآن ذکر شده و به طور مشخص دستور فرموده که زن باید در حجاب باشد



آتش نفاق در اتوبوس شرکت واحد

فرهنگ غربی و غیر اسلامی نداشته باشیم. فرد حزب الهی کسی بود که به ما می‌گفت غرور و تکبر نداشته باشیم. فرد حزب الهی کسی بود که

و باوقار و زن باید خودش را از نامحرم و از مرد نامحرم پوشاند. ولی از دید سازمانی این نظر اسلام نبوده است و زن‌ها می‌توانند اینکارها را

انجام دهند. از نظر سازمان کسی که هوای نفس را دور کرده باشد مطرود است و کسی که شب‌ها و روزها تمام وقت بیاد خدا باشد و از خدا یاد کند برای نزدیکی به خدا دعا کند و او را ستایش کند، دعای توسل و کمیل و غیره انجام دهد و برای امامان، برای امام حسین روضه خوانی و سینه زنی کند، برای او گریه و شیون کند، از نظر سازمان مطرود است. از نظر سازمان کسی که هر کاری را برای خدا انجام دهد و نه برای سازمان، بلکه برای خدا باشد مطرود است، بلکه هر کاری برای سازمان باید باشد. از نظر سازمان کسی که بیاید از کلمات ساده و اسلامی پیروی کند و از مردم و فطرت واقعی آنها حرف بزند و نگوید که امپریالیسم و خرده بورژوازی، لیبرالیسم - دمکراسی - دمکراتیک و... یعنی از این واژه‌ها استفاده نکند و به جای آن از کلام خدا بگوید و برای او کار انجام دهد نه برای خلق، مطرود است. از نظر سازمان کسی که بیاید ما را از کارهای زشت باز دارد و به کار خوب تشویق کند، کسی که بیاید ما را به نماز با خلوص نیت و برای خدا خواندن رهنمون کند و دستورات اسلامی و قرآنی را برای ما بازگو کند مطرود است. از نظر سازمان فردی که دارای فرهنگ اسلامی است و از ابوذر و سلمان فارسی و بلال حبشی و فرهنگ اصیل اسلامی صحبت می‌کرد مطرود بود و باید به جای آنها همانطور که در سازمان بود، از هوشی مینه، کاسترو یا چه‌گوآرا و لینن و مارکس بگوید که این افراد الگوی سازمان بودند و هر کس غیر از اینها می‌خواست الگوی دیگری بگیرد، هر کس می‌خواست الگوش پیغمبر و امامان معصوم و اصحاب اینان باشد از دید سازمانی مطرود

بود. هر کس که می‌آمد و برای رسیدن به هدف از فرهنگ اسلامی استفاده می‌کرد مطرود بود و باید شیوه‌های اروپایی و آمریکایی را در طرز صحبت کردن و لباس پوشیدن و تبلیغات و کلاً در تمام زمینه‌ها داشته‌باشد (چنانچه در حال حاضر در فرانسه سران خائن این شیوه‌ها را به خوبی رعایت و انجام می‌دهند). به غیر از این اگر باشد از دید سازمان محکوم است. از نظر سازمان کسی که بیاید و خود را تا پائین‌ترین درجه پائین بیاورد (در مقابل خدا) و بیاید در مقابل مولایش علی مناجات کند و خود را در مقابل خدا و خالقش خوار و ذلیل گرداند، این فرد مطرود است یعنی هر کس که غرور داشته باشد و خودش را بالا و همه کاره و همه چیز فهم و علامه دهر بداند و حتی در مقابل خالقش هم با تکبر بنشیند و غرور داشته باشد (نمونه‌اش را خودم دیده‌ام) این مورد قبول سازمان است و به غیر از این مطرود است از نظر سازمان اگر کسی می‌خواست خصلت‌های یک منافق و کافر را برای ما بگوید و نفاق درونی را، آنچه که بودیم و آنچه که به زبان می‌آوردیم، آنچه که حرف می‌زدیم و آنچه عمل می‌کردیم را برای ما روشن و باز کند، چنین کسی حزب الهی و مطرود است. از نظر سازمان اصلاً کسی که به رساله اعتقاد داشت، کسی که فروع دینش را از روی رساله درمی‌آورد مطرود بود به طوری که هیچکدام از افراد تشکیلاتی سازمان چیزی از فروع دین نمی‌دانستند و اگر مسأله‌ای هم پیش می‌آمد مسئولش همینطوری با گفتن (عیب نداره و ولسش کن و اصل عملمان است) آن را حل می‌کرده است که این خود بی‌توجهی نسبت به نماز است و در روایات آمده

که کم ارزش دادن به نماز مثل کافر است و این خود نشانه کفر در سازمان بوده است. بلکه کسی که از روی رساله عمل می‌کرد از نظر سازمان مطرود بود. کسی که می‌آمد و نماز خواندن را به ما می‌آموخت این مطرود بوده است در سازمان این مسأله نماز طوری به بازی گرفته شده بود، طوری

فرد حزب الهی که می‌آمد علاوه بر اینکه نماز خواندن را به ما می‌آموخت اهمیت آن را می‌گفت از نظر سازمان مطرود است. از نظر سازمان افراد باید فقط متکی به سلاح و مسئول و سازمان‌شان باشند و به اصطلاح متکی به خلق‌شان باشند و از نظر سازمان فردی که توکل به خدا داشته باشد محکوم و



آتش نفاق در مینی‌بوس سرویس وزارت کشاورزی

کم اهمیت بوده است که تمام افراد تشکیلاتی بعد از مدتی آن را کنار می‌گذاشتند که هر منافقی اگر به اصل خود نگاه کند و برای یک لحظه هم که شده خود را در آب زلال نگاه کند می‌بیند و می‌داند که این مطلب درست است و نمونه آن

مطرود است. بلکه این موارد و صدها مورد دیگر در همین زمینه‌ها بوده و هست که این دید سازمانی نسبت به فرد حزب الهی بوده و این انگیزه سازمان در مورد به‌شهادت رساندن حاج رضا طوسی (محمدی)

● انگیزه سازمان در مورد به‌شهادت رساندن حاج رضا طوسی (محمدی) نصر آبادی) بوده است. او فردی بوده که به روحانیت و اسلام اعتقاد داشته است. فردی بود که از دیدگاه سازمان متعصب و قشری بود، ولی او بسیار پاک بود.

در بین افراد تشکیلاتی بسیار بالا بوده است، به طوری که من هر کس را که می‌شناسم تماماً به این مرحله رسیده‌اند که نماز را کنار بگذارند. ولی

نصر آبادی) بوده است. او فردی بوده که به روحانیت و اسلام اعتقاد داشته است. فردی بود که از دیدگاه سازمان متعصب و قشری بود، ولی او بسیار

پاک بود. او آیا از چیزی به جز اسلام دفاع می‌کرد؟ آیا او فقط امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؟ او مگر نه اینکه در مقابل فساد در جامعه در مقابل فرهنگ غربی و غیر اسلامی ایستاده بود.

وی فقط توکل به خدا داشت و در راه او قدم برمی‌داشت، او پیرو علی (ع) و روحانیت متعهد بود، او از روی رساله وظایف دینی‌اش را انجام می‌داد و او مردی نماز خوان و با خدا بود، او پاک بود و در جهت خدا در جهت هر چه نزدیک‌تر شدن به خدا قدم برمی‌داشت. بله او به معنی تمام یک مسلمان، عابد و زاهد بود و این چون برخلاف انگیزه اصلی سازمان بوده است و درست ۱۸۰ درجه با آن فرق می‌کرد به همین خاطر بود که وی به دست ماجنایتکاران و این سازمان جهنمی به شهادت می‌رسد و به لقاء الله می‌پیوندد. این مختصری بود از انگیزه سازمان در مورد ترور حاج طوسی صاحب‌مغازه الکتریکی. اما انگیزه ششخص من در این مورد خاص به چه صورت بوده است:

می‌خواستیم در عمل فرماندهی‌ام را ثابت کنیم

کلاً من مدتی بود که به قسمت نظامی رفته بودم و علاوه بر انگیزه‌های کلی ورود و ادامه فعالیتیم که در بالا گفتم را در این مورد خاص به صورت ریزتر بیان می‌کنم. تا این مدت من حدود ۱۴ - ۱۳ عملیات انفجاری در سطح شهر تهران در مرداد ماه سال ۶۱ انجام داده بودم که از نظر سازمان هم در وضع خوب و بالایی هم خودم و عملیاتم بود. یعنی می‌خواهم بگویم که من طی این مدت کارهای داده شده را بدون کوچک‌ترین اعتراض و حرفی و درست مثل عروسک خیمه شب بازی که

فیبلاً ذکر کردم انجام داده بودم و ترقی کرده بودم و نیز قبل از این جنایت ۲ ترور نیز داشته‌ام که در آنها هم به همان صورت کار را انجام داده و باعث مجروح شدن ۲ برادر حزب الهی شده بودم. خوب طی این مدت مرتب از طریق مسئولینم و حتی مسئول رده‌های بالاتر هم تشویق می‌شدم که به طرق گوناگون صورت می‌گرفت. از شوخی و خنده گرفته تا

نمونه خاص که باعث تحریک بیشتر من می‌شد تشویقی‌هایی بود که توسط دخترهای (اسم خواهر را نمی‌توانم رویشان بگذارم) سازمان صورت می‌گرفت و به این صورت بود که من به خانۀ تیمی که در آن چند دختر تشکیلاتی هم حضور داشتند رفت و آمد می‌کردم که از بچه‌های بالا هم می‌آمدند، به آنجا می‌رفتم و آنها با کلمات در ظاهر زیبا و با



بمب‌گذاری منافقین در منزل مسکونی

◎ از فاصله نیم متری در همان حال ایستاده، هر دو نفرمان به طرف وی شلیک کردیم. هر کدامان ۳ تیر از آن فاصله نزدیک به ناحیۀ شکم و سینه و سر وی زدیم.

هندوانه زیر بغل گذاشتن. اتفاقاً یکی از هندوانه‌هایی که زیر بغلم گذاشته بودند این بود که من تازه به فرمانده واحد ارتقاء مقام پیدا کرده بودم، یعنی تا این مدت من به عنوان معاون فرمانده در یک واحد ۲ نفری! مشغول کار بودم و چند روز بود که من به عنوان فرمانده واحد شده بودم که این عنوان را باید حفظ می‌کردم و در خیال خود باید در عمل فرماندهی‌ام را ثابت کنم و خلاصه حسابی به خود در درون باد کرده بودم و خود را بالا می‌دانستم. وای بر من که این عنوان کاذب باعث شد که آن تکبر و هوای نفس من ارضاء بشود و من به راه شرک و نفاق هر چه بیشتر و سریع‌تر کشیده شوم و غرق در نفاق و شرک شوم. انگیزه دیگر در این

حالت خاص شروع به تشویق ما می‌کردند و روحیه داده و کارمان را تأیید می‌کردند و همین امر باعث شد که نسبت به این کارم بیشتر حساس بشوم و اگر مثلاً در کار قبلی موفق نبودم این را حتماً با موفقیت انجام دهم. خلاصه استفاده از همان شهوت حیوانی (هر چند در حرف زدن باشد) و برخورد از طریق دختر از روش‌های سازمان بوده است. مطلب دیگر که باعث شد در این کار بیشتر بروم جو تبلیغاتی بود. در این مورد بگویم که عناصر تشکیلاتی سازمان به غیر از خودشان حرف کسی دیگر را قبول نداشتند یعنی فقط هر چه سازمان بگوید درست است. برای همین هم بسا بولتن‌های داخلی که به ما داده می‌شد و آن شعر و شعارهایی که در

آنها نوشته می‌شد، به خصوص در مورد جنایات واحدهای دیگر، و نیز از طرفی دروغ‌های بزرگی که به طرق مختلف گفته می‌شد، همه و همه باعث شارژ کردن هر چه بیشتر من می‌شده است. این گوشه‌ای از انگیزه‌های شخصی من در رابطه با انجام این جنایت بوده است که در مجموع می‌توان گفت که در آن همه چیز بوده جز یک چیز و آن هم بسا یاد خدا و برای او و در جهت او قدم برداشتن.

چگونگی جنایت

در مورد چگونگی انجام جنایت بگویم که این جنایت در روز ۲۴ / ۵ / ۶۱ صبح و در محل کار شهید یعنی مغازه الکتریکی اتفاق افتاد محل آن واقع در تهران - میدان توحید - خیابان شهابنگ ضلع جنوبی خیابان بوده است.

طرح جنایت در خانۀ تیمی توسط مسئولان ریخته شد. بعد از آماده کردن موتور سرقتی و شناسائی قبلی به محل مورد نظر باید می‌رفتیم، بعد وارد مغازه می‌شدیم و وی را باید در انتهای مغازه می‌خوابانیدیم، بعد از آن باید پولش را به سرقت می‌بردیم و بعد از سرقت پول، وی را به شهادت می‌رساندیم و سپس باید یک عدد سهراهی بزرگ را داخل مغازه و روی جنازه می‌انداختیم و بعد بسا دادن شعار و پخش اعلامیه از محل متواری می‌شدیم.

این یک چیز کلی بود که داده بودند و اما آن طور که این جنایت به وقوع پیوست: بعد از آماده شدن موتور و سرقت آن در روز قبل باید سلاح‌های خود را آماده و چک می‌کردیم. من اسلحه رولور خود را آماده کردم و فشنگ اضافی هم به همراه داشتم و فرد دیگر نیز اسلحه خود را با خشاب و فشنگ اضافی آماده

و چک کرد. سهراهی بزرگ نیز یک بار دیگر بازرسی شد و فتیله و غیره را امتحان کردیم. فندک و کبریت جهت آتش زدن سهراهی همراه هر کدامان بود. کیسه‌ای جهت ریختن پول و سرقت اموال نیز به همراه داشتم. صبحانه کامل خورده و دوباره تقسیم مسئولیت‌ها و نحوه جنایت توسط فرمانده ریخته شد. تمام این مقدمات برای چه بود؟ آیا برای مبارزه با امپریالیسم بود؟ آیا می‌خواستیم یک مزدور سیا را از بین ببریم؟ یا مزدور اسرائیلی بود؟ نه تمام این مقدمات برای یک فرد ایرانی، یک مغازه دار مستضعف، یک پیرمرد عابد و زاهد بوده است و در کل این مقدمات همه برای به شهادت رساندن یک فرد حزب الهی (با تعریفی که در بالا شد) برای مقابله با روحانیت در جهت ضدیت با امام و با پیغمبر خدا بوده است و در یک کلمه برای جنگ با خدا این مقدمات چیده می‌شد. بله ما تا دندان مسلح شدیم و سرانجام با خنده و شوخی روانۀ خیابان‌ها شدیم و تکیه گاه‌مان چه بود، خدا بود؟ نه، نه، ما به اسلحه‌هایمان تکیه کرده بودیم. کارمان برای خشنودی پروردگار بود؟ نه، فقط برای جلب رضایت سازمان بود. کارمان با نام الله شروع شده بود؟ نه، با خنده و شوخی بوده است. بله بعد از این مقدمات با این طرز تفکر و با این هدف که گفتم به خیابان رفتیم و بعد از برداشتن موتور بسا غرور و خود بزرگ بینی به طرف محل جنایت رفتیم. به محل رسیدیم و ابتدا برای اطمینان، موتور را جایی پارک کردیم و من به مغازه مورد نظر رفتم و مقداری سیم خریدم و در آن موقع شناسایی را کامل کردم و برگشتم. سپس با موتور به محل رفتیم ۲ نفری

پیاده شدیم و وارد مغازه شدیم. قبل از ورود یک معلول را جلو مغازه دیدیم. این معلول روی صندلی چرخدار نشسته بود و برای هواخوری واستراحت در کنار مغازه قرار داشت. ما جانباں هم در فکر خود حتی برنامه برای وی هم ریختیم که اگر او حرکتی کند وی را هم به شهادت برسانیم و هیچ فکرش را نکردیم که آخر یک معلول چه کاری می‌تواند بکند، شاید از روی عکس العمل طبیعی حرکتی می‌کرد و ما سنگدلان هم او را به شهادت می‌رساندیم. خلاصه بعد از این سری فکرها که از مغز ما می‌گذشت وارد مغازه شدیم. شهید بلند شد که سیم بدهد، بعد ما هر دو اسلحه را کشیدیم و قصد خواباندن وی را در انتهای مغازه داشتیم. بعد از کشیدن اسلحه به او بی حرکت دادیم. بی حرکت! بدون حرف برو جلو و انتهای مغازه بخواب! زود باش و بدون حرف برو جلو، زود زود. در درون خود چه فکر می‌کردیم؟ به یاد فیلم‌های پلیسی می‌افتادیم و باید خودمان را به آن چیزهای رساندیم و آن ماجراجویی‌هایی که در فیلم‌ها بود را پیاده می‌کردیم و انجام می‌دادیم و تمام حرکات ما به همان صورت از روی ماجراجویی انجام می‌شد. شهید در آن زمان چه کرد؟ بعد از تکرار آن حرف‌ها وی مکثی کرد و نگاهی به چهره ما کرد و نفس انداخت که همان نگاه لرزه در اندام من انداخت و با همان نگاه پر معنی بود که ما دیگر هیچگونه مهلتی ندادیم. نه تنها هیچ توضیحی به او ندادیم و اجازه دفاع از خود را ندادیم بلکه حتی فرصت گفتن شهادتین نیز به او ندادیم. از فاصله نیم متری در همان حال ایستاده، هر دو نفرمان به طرف وی شلیک کردیم. هر کداممان ۳ تیر از آن فاصله نزدیک به

ناحیه شکم و سینه و سر وی زدیم. بلکه ما شش گلوله به شهید زدیم بدون کوچک‌ترین رحمی، بدون در نظر گرفتن کوچک‌ترین چیزی، فقط همان نگاه باعث شد که دیگر هیچ چیز را نبینیم و فقط باید آن چشم‌ها را می‌بستیم. درون ما چه می‌گذشت؟ همان ترس مرتب زیادتر می‌شد. چون حامیانی نداشتیم فقط می‌خواستیم دیگر از محل دور شویم و وحشت زده از مغازه بیرون آمدیم. اول من خارج شدم. همه چیز از فرمان خارج شده بود. من برگشتم نگاهی به عقب انداختم که چهره پاک و نگاه آن معلول بر وحشت من اضافه کرد.

رعایت کوچک‌ترین قوانین عام و ضوابط حاکم انسان بر انسان در بین نبوده است. تا چه برسد به قوانین کامل و عالی اسلامی که حتی کوچک‌ترین برخورد با همسایه و ریزترین مسائل اجتماعی را مد نظر دارد ولی ما بدون در نظر گرفتن حداقل آن دست به این جنایت عظیم زدیم. بله بعد از دیدن این صحنه فقط به فکر خارج شدن از محل بودیم. فرد دیگری که

خودبازگشتیم.
با یک نگاه تمام حرف‌هایش را زد
در مورد برخورد شهید همانگونه که گفتیم او فقط با یک نگاه خود تمام حرف‌هایش را به ما زد. در ابتدا که خیلی خوب برخورد کرد و بلند شد که سیم به ما بدهد و بعد از کشیدن اسلحه و دیدن آن، پیر مردنگاهی به ما کرد و با آن نگاه به ما گفت که چرا و به چه گناهی باید کشته شود.



● **پیر مرد نگاهی به ما کرد و با آن نگاه به ما گفت که چرا و به چه گناهی باید کشته شود. به ما گفت که مرگ در راه خدا آرزوی هر مسلمانی است. با آن نگاه و آرامش افسوس خود را نسبت به ما ابراز داشت و گفت که شما پوچ هستید.**

نگاهی که هر وقت به یادش می‌افتم اوج نانوایی و رذالت و پستی خودم را نظاره می‌کنم. چقدر بی‌احساس و بیرحم بودم. اصلاً هیچ فکرش را نکردیم که آن معلول با دیدن و شنیدن این صحنه و صدای مهیب گلوله پشت سرش چه حالتی به خود می‌گیرد. معلولی که برای استراحت و آرامش به خیابان آمده. معلولی که حال به هر علتی که هست الان باید دور از سر و صدا و در آرامش خاطر باشد و در حال خود باشد که ما این را از وی گرفتیم و ضربه روحی عظیمی در آن حال به وی زدیم و حالت ترس و خشم و شوکه شدن در چهره آرام وی نمایان بود. بله در این منطق، در منطق منافقین، اصلاً این مسئله مطرح نبود. اصلاً مسئله انسانیت و

با من بود نیز به همین صورت شد. از دیدن این برخوردها آن قدر وحشت در دل ما افتاده بود که او نیز از مغازه خارج و حتی سه راهی بزرگی که در دست داشتیم نیز در محل جا گذاشتیم و متوجه نشدیم که به چه صورت سه راهی از دستمان افتاد و در کجا افتاد. سوار موتور شدیم و از محل دور شدیم که البته مقصداری اعلامیه هم به هوا ریختیم و چند تیر هوایی هم زدیم و شعار هم دادیم که این‌ها هم فقط برای این بود که روحیه خرد شده خودمان را بالا ببریم و تسلط بر کارمان پیدا کنیم. اعلامیه هم فقط در رابطه با این بود که مردم باید به زور به ما ملحق شوند و آلا هر که ملحق نشود، ترور می‌شود. بعد از انجام جنایت به خانه تیمی

به ما گفت که مرگ در راه خدا آرزوی هر مسلمانی است. با آن نگاه و آرامش افسوس خود را نسبت به ما ابراز داشت و گفت که شما پوچ هستید. با آن نگاه اوج پستی ما را و تزلزل ما را به ما نشان داد. قدرت بیان تمام حالات آن راندارم فقط همین را بگویم که در عمل بعد از آن نگاه ما همه چیز را فراموش کردیم و فقط فکر فرار بودیم.

پاورقی‌ها

۱. کتاب اعترافات، کارنامه سیاه، ج ۹، ص ۲۲.
 ۲. همان، ص ۳۰ الی ۳۷.
- به منظور حفظ امانت، عین نوشته منتهم منعکس شده است، نظر دقیق اسلام را درباره این مطالب باید در متون اسلامی و کتب فقهی مطالعه نمود. (دادستان انقلاب اسلامی تهران)